



چه کسی می‌تواند خلیفه خدا بر زمین باشد

آیت الله قرهی در درس تفسیر خود گفت: ملائکه‌الله در طهارت مطلق هستند و ذاتشان طاهر است، اما اگر ما در طهارت قرار بگیریم؛ آن‌وقت است که غوغا می‌کنیم و آئینده را می‌بینیم.

آیت الله قرهی در درس تفسیر خود گفت: ملائکه‌الله در طهارت مطلق هستند و ذاتشان طاهر است، اما اگر ما در طهارت قرار بگیریم؛ آن‌وقت است که غوغا می‌کنیم و آئینده را می‌بینیم.

به گزارش خبرگزاری مهر جلسه اخیردرس تفسیر قرآن آیت الله قرهی در پی می‌آید: بسمه تعالی
«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّقْسِدُ فِیْهَا وَ یَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ یَحْنُ تُسَیِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ» [1]

ملائکه چگونه فهمیدند که انسان، مفسد و خونریز است؟!

در جلسه گذشته بیان کردیم: طهارت ملائکه‌الله بود که متوجه شدند. کسی که در مقام طهارت قرار بگیرد، خیلی از مطالب را می‌بیند و می‌فهمد. ملائکه‌الله هم چون در طهارت بودند، نوع خلقت انسان را فهمیدند که چون هم در فجور و هم در تقواست، «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» [2]. فساد و خونریزی می‌کند.

بیان کردیم: اگر کسی در مقام طهارت قرار بگیرد، همین است؛ آئینده دیگران را می‌بیند. مثال‌ها و مطالبی را هم در این باب در جلسه گذشته مطرح کردیم.

منتها بیان کردیم که ملائکه در طهارت مطلق بودند و این‌طور توانستند ببینند، حال آن که طهارت را اکتساب کند، چه چیزهایی می‌بیند! چون همان‌طور که بیان کردیم طهارت ملائکه، اکتسابی نیست. آن‌ها طهارت ذاتی دارند، نه طهارت اکتسابی. وقتی کسی طهارت اکتسابی داشته باشد، اوج می‌گیرد.

همان‌طور که در باب اخلاق هم به روایتی اشاره کردیم که امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کنند که حضرت فرمودند: اخلاق‌های اکتسابی از آن اخلاق‌هایی که ذاتی است، برتر است. تمثیل زدیم که مثلاً می‌گویند: فلانی خیلی آرام است، حرف که می‌زند، اصلاً کسی نمی‌شنود و به پدر بزرگ یا دایی‌اش رفته که این‌طور است. بعضی هم هستند که خیلی تند حرف می‌زنند و یا بلند صحبت می‌کنند، به تعبیر عامیانه موقع حرف زدن، شلوغ می‌کنند و می‌گویند: شلوغ بودن این‌ها به فلانی رفته است. حالا آن که آرام و سر به زیر بودن را ارث برده، درست است که اخلاق خوبی دارد، اما در مقابل اکتسابی، اگر بخواهیم به عدد بگوییم، ده در مقابل صد است! چون اکتساب کردن سخت است و باید مبارزه کند تا به دست بیاورد.

اگر انسان مبارزه کند و طهارت را به دست بیاورد، خیلی عجیب است. یک موقعی نعوذبالله گناه می‌کرده، شرور بوده، چاقو می‌کشیده و ...، حالا با نفس خودش مبارزه می‌کند. آن هم در جوانی، نه در موقعی که قوا از او گرفته می‌شود. اگر جوان باشد و در حالی که شاید خانواده‌اش هم نعوذبالله در فسق و فجور و اهل ماهواره و ... باشند؛ این کار را انجام دهد و بتواند مبارزه کند، به طهارتی می‌رسد که اصلاً قابل وصف نیست.

ملائکه‌الله در طهارت مطلق هستند و ذاتشان طاهر است، اما اگر ما در طهارت قرار بگیریم؛ آن‌وقت است که غوغا می‌کنیم و آئینده را می‌بینیم. همان‌طور که بیان کردم بعضی از بزرگان، از جمله آن عارف بالله، آیت‌الله ملا فتحعلی سلطان‌آبادی، آن سلطان‌العارفین این‌گونه بودند که نمونه‌هایی از آن را بیان کردیم.

پس دلیل این که چطور ملائکه‌الله فهمیدند که انسان، فساد و خونریزی می‌کند، این است و إلا خودشان هم بیان کردند: «وَ تَحْنُ تُسَیِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ»، اصلاً کار ما این است که حمد و تقدیس تو را می‌کنیم و در مقام حمودیت هستیم و غیر از این کار دیگری نمی‌کنیم. «قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ».

چه کسی می‌تواند خلیفه خدا بر زمین باشد؟

بیان کردیم: نکته دیگری که این آیه دارد که واقعاً دردناک است، این است که پروردگار عالم، خلیفه بیان می‌کند. آن‌وقت چطور انسانی که خداوند او را به عنوان خلیفه‌اش در زمین قرار داده است، به فساد می‌افتد؟!

ما راجع به خلیفه، دو آیه در قرآن کریم و مجید الهی داریم که یکی همین آیه است و یکی هم آیه 26 سوره ص است که در جلسات گذشته به آن اشاره کردیم. عزوجل در آن آیه می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِیْفَةً فِی الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوٰی فِیْضِلْكَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِیْنَ یَظِلُوْنَ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ بِمَا تَسُوْا یَوْمَ الْحِسَابِ» [3]، ای داوود! تو هم خلیفه خدا هستی. در همین رابطه، روایتی را هم در چند جلسه پیش بیان کردیم که فرمودند: حتی کسی هم که گناه نکند، می‌تواند خلیفه باشد. در این‌جا هم قرآن می‌فرماید: ای داوود! ما به تو در زمین مقام خلافت دادیم. بین مردم به حق، حکم کن.

خلیفه چیست؟ خلیفه؛ یعنی جانشین پروردگار عالم. منتها به این معناست که همه اسماء و صفات پروردگار عالم در کسی، تجلی پیدا کند، ولو نازله باشد. کما این که اصلاً نازله هم هست؛ چون همان‌طور که بارها بیان کردیم: اگر بنا باشد، کلام پروردگار عالم بما هو کلام باشد، باید ردیف داشته باشد و خدا احد است. شروعش به احد است «قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ» [4] و ختمش هم به احد است، «وَ لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ» [5]. پس ردیف ندارد؛ چون «لَمْ یَلِدْ» [6] است، «لَمْ یُولَدْ» است، «لَمْ یَكُنْ لَهُ كُفُوًا» است. پس احد است.

لذا این نکته مهم است که پروردگار عالم، احد است و کلامش را نازل کرده تا در سطح ما مخلوق‌ها، پایین بیاید. بارها هم این کد را دادم که مخلوق، چون فعل فاعل و مفعول است، محدود است. لذا کلام خدا، نازل است. فلذا اسماء و صفاتش هم نازل می‌شود.

ولی همین اسماء و صفات باید در وجود خلیفه‌الله تجلی پیدا کند - حالا بیان خواهم کرد که تجلی یعنی چه - لذا یک مثال می‌زنیم - در مثال مناقشه نیست، چون بیان کردم که ما محدودیم و با محسوسات و ملموسات سر و کار داریم و باید از این مثال‌ها بزنیم - یک موقعی مدیر شرکت یا مجموعه‌ای، جانشینی برای خودش تعیین می‌کند که وقتی نیست، آن فرد به جای او، امور را بچرخاند.

اما آیا هر دو یک هیکل دارند؟! هر دو برای یک محله هستند؟! هر دو به یک زبان صحبت می‌کنند؟! هر دو یک سن دارند؟! خیر؛ حتی از باب جسمی می‌بینیم که یکی هیکل چنین و چنان و قد بلندی دارد، اما آن یکی قد کوتاهی دارد. مثلاً یکی ترک‌زبان است و دیگری، فارس است. یکی سبزه‌رو و دیگری سفید است.

پس از لحاظ ظاهری با هم تفاوت دارند. اما چرا جانشین است؟ جانشین است، برای این که هم فکر هستند؛ یعنی روش و منش و خلق و خوی آن‌ها، یکی است.

حالا ذوالجلال و الاکرام، خالق است و نمی‌توان برای او این‌چنین بیان کرد. این تمثیل را زدم که متوجه بشویم. اما پروردگار عالم صفاتی دارد که درست است آن‌ها را هم نمی‌فهمیم، ولی نازل‌ه‌اش باید در خلیفه‌الله متجلی شود. به عنوان مثال، پروردگار عالم، ستارالعیوب، غفار الذنوب، جواد، حلیم و ... است، لذا کسی می‌تواند خلیفه‌الله شود که حال او، حال ستارالعیوبی، غفارالذنوبی، بخشندگی، حلیم بودن و ... باشد - تجلی که می‌گویند، این است - یعنی وقتی در او نگاه می‌کنی، تمام اسماء و صفات الهی در او وجود داشته باشد و حتی علیم هم باشد؛ چون تقوا، علم هم می‌آورد. وقتی همه وجودش در مقام تقوا قرار می‌گیرد، علیم هم می‌شود. کسی می‌تواند خلیفه‌الله باشد که حکیم هم باشد؛ چون تقوا، حکمت هم می‌آورد.

«إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، پس جدی چه کسی می‌تواند خلیفه‌الله شود؟ آیا مصداق آن، فقط ابانا آدم است؟ خیر؛ چون قرآن کریم و مجید الهی به صراحت بیان کرده: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ». اما آیا من و شما هم می‌توانیم خلیفه‌الله شویم؟ بله، شرط دارد. کما این که انبیاء هم همین حال را داشتند و آن، این‌که وجودشان از هوی و هوس، تهی بود.

ببینید عنوان «وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى» - هرگز هوی نفس را پیروی نکن - پیامی برای ما است؛ چون طبیعی است که داوود نبی(علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) هیچ‌گاه از هوی نفس خود پیروی نمی‌کند، لذا درست است که این از باب تأکید است، ولی پیامی برای ما است. چرا داوود نبی(علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام) را خلیفه کردیم؟ چون معلوم است، تبعیت از هوی و هوس ندارد و وجودش، مقام طهارت شده است. وقتی مقام طهارت شد، تجلی اسماء و صفات الهی در او به وجود می‌آید.

لذا پروردگار عالم در این‌جا فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»، بعد ملائکه گفتند: او فساد می‌کند و خون می‌ریزد، «يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ». اما خداوند فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» و در ادامه نیز می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»، که معلوم می‌شود این آیات برای حضرت آدم است. در سوره ص هم که عزوجل فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ».

اما اگر در تبیینی که پروردگار عالم فرموده، دقت کنیم، می‌فهمیم که فقط حضرت آدم و حضرت داوود نیست. خداوند در آخرین آیه سوره انعام می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ إِنَّهُ لَعَزِيزٌ رَحِيمٌ» [7]، خدا کیست؟ آن خدایی که شما را جانشین در زمین قرار داد و یک عده از شما را هم از لحاظ رتبه، فوق دیگران قرار داد تا شما را در این تفاوت رتبه‌ها آزمایش کند.

علت ترفیع درجه خدا به برخی از بندگان

خصوصیت کسی که خلیفه خدا در زمین و تجلی‌گاه اسماء و صفات پروردگار عالم باشد، این است - البته بحث ما مربوط به این مسئله نیست، ولی گذرا بیان می‌کنم، خیلی زیباست - : می‌فهمد درجاتی که خدا می‌دهد، همه برای امتحان است. به یک تعبیر دیگر در مرحله نخست، فضیلت نیست، هر چند می‌تواند عامل فضیلت بشود. لذا این نکته بسیار مهمی است که اگر درجات می‌دهند، خود درجات، به عنوان فضیلت نیست. «وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»، این که بعضی‌ها را از دیگران بالاتر می‌برند و درجه بعضی‌ها بالاتر و درجه بعضی‌ها پایین‌تر است؛ در مرحله نخست برای این است که خدا شما را به آنچه داده، امتحان کند «لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ».

یعنی اتفاقاً هر کسی که عندالله تبارک و تعالی، ترفیع درجه گرفت، هر چه بالاتر می‌رود؛ ابتلائاتش هم بیشتر است. ای بسا یک دلیل این که من و شما فعلاً ترفیع درجه نداریم و نتوانستیم به مقام شیخنا الاعظم حضرت مفید، آیت‌الله قاضی و دیگر بزرگان و اعظم برسیم؛ این باشد که اگر می‌خواستند این حالات را به ما بدهند، ما در امتحان، موفق نمی‌شدیم.

به یک تعبیر دیگر، ما اول باید بسترسازی کنیم، یا ظرف وجودی‌مان را بالا ببریم؛ تا آن درجات را به ما بدهند. ظرف وجودی هم با دوری از گناه است که مدام بالا می‌رود. هر چه در مقام تقوا قرار گرفتیم، کرامتمان هم بالاتر می‌رود. البته بیان کردم که خداوند فرموده: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» [8]؛ یعنی خدا همه ما را در کرامت قرار داده است، منتها کرامت وقتی است که متقی باشیم. چون فرمود: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ» [9].

لذا این جورچینی است که داریم کنار هم می‌چینیم. ابتدا این را مدتظر قرار می‌دهیم که فرمود: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ»، اما باید این جورچین را پر کنیم تا درست دربیاید. خوب چه چیزی بوده که خدا به ما کرامت کرده است؟ تقوا. می‌پرسند: از کجا تقوا را می‌آوریم؟ در این آیه که به تقوا اشاره نمی‌کند! می‌گوییم: قرآن می‌فرماید: «إِنْ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاهُمْ». اگر بخواهی اکرم بشوی،

باید اُتقی باشی. پس معلوم می‌شود کسی که کریم است، متقی می‌شود. لذا معلوم می‌شود: در تقواست که این «کَرَمْنَا» برای بنی‌آدم ایجاد می‌شود.

پس هر چه تقوا بیشتر باشد، درست است که خدا به آن‌ها درجاتی مرحمت می‌کند، اما ابتلائاتشان هم بیشتر می‌شود و این یک معناست. البته معانی دیگری هم دارد، از جمله این که امتحان می‌کنند و گاهی خدا برای همین درجات را به بعضی می‌دهد که ببیند آیا من و شما در مقام رضا قرار می‌گیریم یا خیر؟

لذا اصل، بندگی است که بارها هم به انحاء مختلف در مباحث بیان کردم: اگر از خود نبیّ مکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) سؤال شود: آقا جان! یا رسول‌الله! کدام مقام برای شما بالاترین مقام است؟ نمی‌فرمایند: من به عنوان خاتم رسل و اشرف انبیاء هستم. یا نمی‌فرمایند: من کسی هستم که خداوند فرمود: «لَوْ لَكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ» [10]. یا نمی‌فرمایند: من کسی هستم که در معراج رفتم و به «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» [11] رسیدم - که بیان کردم این آیه، از آیات مشکله است و کسی تفسیر آن را نمی‌داند. مگر خدا جسم است که نعوذ بالله بگوئیم: خدا آن بالا نشسته، بعد پیامبر پیش او رفت و کمتر از دو قوس، به خدا، نزدیک شد! این چیست؟! ما نمی‌دانیم؛ چون مخلوق و محدودیم. کشش نداریم و این را نمی‌فهمیم. اولیاء الهی بیان کردند: وقتی حضرت حجتّ بیاید و ما ان شاء الله در آن زمان، زنده باشیم و خدا ظهور را در عمر ناقابل ما قرار دهد؛ حضرت مطالبی را در مورد این آیه می‌فرمایند که آن هم یک مقدار و در حدّ فهم بشری است که حالا در آن زمان، یک مقدار رشد کرده است - لذا پیامبر نمی‌فرمایند: این‌ها برای من مقام است. بلکه می‌فرمایند: من عبد خدا هستم. کما این که ما در نماز، بعد از شهادت خدا در تشهد می‌گوییم: «وَ أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ». اول، عبد است، بعد، رسول! اصلاً رسالت هم در بستر بندگی به وجود آمده است.

لذا می‌خواهم این را بیان کنم: درجاتی که می‌دهند، باید ما را به بندگی بیشتر نزدیک کند. پس مقامات و ترفیع درجات که پروردگار عالم می‌فرماید: «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ»، به این عنوان نیست که به هر کس دجه بیشتری دادند، در مرحله نخست برای او فضیلت است. البته می‌تواند باعث فضیلت شود. چون اول، ابتلاء است و در آن ابتلائات باعث می‌شود که درجات بالاتری پیدا کند.

یکی دیگر از معانی آن، هم این است که مقام رضا برای انسان باشد. عبد، این است. اصلاً اولیاء خدا نمی‌گویند: چرا فلانی این درجه معنوی را دارد، حتی از این که دیگران درجات معنوی بالایی دارند، خوشحال هم می‌شوند. قبلاً هم بیان کردم که اولیاء خدا حتی در مطالب معنوی، غبطه هم نمی‌خورند. البته آن‌ها دوست دارند که مدام عبادت کنند و همان‌طور که در اخلاق بیان کردم، اگر مؤمن طاقتش تمام شد و دید دیگر نمی‌تواند عبادت کند، غصّه می‌خورد که چرا طاقتم تمام شد و نمی‌توانم بیشتر عبادت کنم. اما هیچ‌گاه غصّه نمی‌خورد که چرا درجه من پایین‌تر است، بلکه از این غصّه می‌خورد که چرا نمی‌توانم بیشتر کار کنم؟! چرا نمی‌توانم خدایی باشم؟! و ...

حالا تازه با همه این حرف‌ها اگر ببیند به کسی درجه‌ای دادند، خوشحال می‌شوند. مانند انبیاء که به درجه نبیّ مکرم غبطه هم نمی‌خورند، بلکه خوشحال هستند که پیامبر، این درجه را دارند و می‌گویند: خدایا! ما را هم عبد قرار بده. به تعبیری بیان می‌کنند: پسندم آنچه را جانان پسندد. می‌خواهند عبد باشند و خدا امضاء کند که تو عبد منی! البته دوست دارند که کار و تلاش بیشتری داشته باشند؛ چون می‌فهمند در بندگی، نباید ایست داشته باشند و باید دائم در حال حرکت، کار و تلاش باشند. آن‌ها می‌دانند دنیا، مزرعه آخرت و برای کار کردن است، نه استراحت! متأسفانه ما مدام داریم استراحت می‌کنیم، در حالی که باید کار کنیم.

عدم اهمیت کمیت عمر برای شیخ‌الرئیس، بوعلی‌سینا!

بوعلی‌سینا، شیخ‌الرئیس، آن فقیه صمدانی و طبیب حاذق، به شاگردش، جرجانی بیان می‌کند: من عمرم کوتاه است، ولی کیفیت عمر برای من ملاک است، نه طولانی بودن و کمیت عمر!

دلیل بیان این مطلب هم این بود که جرجانی به ایشان گفته بود: شما چرا استراحت نمی‌کنید، شما قولنج دارید - همان‌طور که می‌دانید بوعلی‌سینا به مرز قولنج از دنیا رفت - و قولنج همه را هم درمان کردید. بوعلی‌سینا فرمود: آخر یکی از درمان‌های قولنج، این است که حداقل یک ماه استراحت کنی، تا آن، از بین برود؛ یعنی فقط با دارو معالجه نمی‌شود و استراحت هم می‌خواهد. من هم به مریض‌هایم این را می‌گویم. جرجانی به ایشان گفت: پس چرا خودتان استراحت نمی‌کنید؟ فرمود: عمرم کم است و اگر کمی توقف کنم، دیگر تمام می‌شود و نمی‌توانم کاری کنم.

لذا تلاش و کار این‌ها مدام بیشتر می‌شود. برای همین است که قانون شیخ‌الرئیس، بوعلی‌سینا، در طبّ، هنور غوغاست! چون کیفیت برای ایشان ملاک بود و مهم هم همین است.

لذا برای اولیاء خدا کیفیت مهم است که بنده باشند و هر چه خدا بخواهد، تسلیم هستند. اما توقف نمی‌کنند. آن هم برای این است که در آخرت، خداوند متعال بگوید: تو بنده من هستی، اما این که تو را کجا می‌بریم، این‌جا برای توست و ...، برایش اهمیتی ندارد. این موارد را برای ما می‌گویند که ما تشویق و ترغیب شویم؛ چون ما همه چیز را با مادیات می‌سنجیم. برای همین هم است که به ما می‌گویند: اگر یک خانه داشته باشی، بهتر است یا این که دو خانه داشته باشی؟ آیا باغ‌هایی داشته باشی که از زیر آن، نهرها جاری است، بهتر نیست؟ و لذا این‌ها را برای ما می‌گویند. اما پروردگار عالم برای اولیاء خودش و نفس مطمئنّه طوری تبیین می‌کند که فقط یک چیز است و آن هم «جَنَّتِي» [12] است، «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْضِيَةً فَأَدْخِلِي فِي عِبَادِي وَادْخِلِي جَنَّتِي» [13]. این‌ها فقط خدا را می‌خواهند، دیگر جتات و رضوان و آن لحم طیور و شراب ظهور و میوه‌های گوناگون نمی‌خواهند و فقط خودش را می‌خواهند.

خداوند همه ما را به عنوان جانشین خود در زمین قرار داده است، به یک شرط!

پس آیا ما هم اگر بخواهیم، می‌توانیم خلیفه شویم، یا فقط مختصّ دو نبی‌ای است که در قرآن مطرح شده است؟ با توجه به این آیه شریفه از سوره انعام «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ»، همه ما هم می‌توانیم خلیفه شویم.

یک نمونه دیگر از این آیه، در سوره فاطر است که پروردگار عالم فرموده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ» [14]. خدا، آن خدایی است که شما را در زمین جانشین خودش قرار داد. «فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» هر کس کافر شود، زیان کفرش مال خودش است. به تعبیر دیگر از مقام انسانیتش سقوط می‌کند و ضرر این کفرش برای خودش است و این‌طور نیست که خدا ضرر ببیند.

همان‌طور که بیان کردم، خداوند نمی‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْمُؤْمِنَ» یا «لَقَدْ خَلَقْنَا الْمُسْلِمَ»، بلکه می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» [15]. احسن از باب افعال التفضیل است، آن‌وقت دردناک‌ترین آیه عندالاولیاء این است که بعد از آن می‌فرماید: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» [16]، یعنی از بالا بالاها، این‌قدر پایین بیاید که به صفر و بعد هم زیر صفر برود و «كَالْأُنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ» [17] شود. این‌ها همه درد است که پروردگار عالم به انسان این‌طور خطاب کند و بگوید که ای بشر! تو این‌گونه هستی! این، واقعاً وحشتناک است که انسان بخواهد این حال را داشته باشد و خدا به او بگوید: تو که بنا بود، والا و بالا باشی، دیگر مع‌الأسف به عنوان اسفل و پست شدی. بدتر از این دیگر انسان نمی‌تواند چیزی را برای خود تصوّر کند.

لذا پروردگار عالم در این آیه شریفه (39 فاطر) نکته خلافت را مطرح می‌کند. خلافت چگونه پیش می‌آید؟ خلیفه، تجلی اسماء و صفات است و این خلافت، موقعی پیش می‌آید که انسان، کفر نورد و مواظب باشد. «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا». حالا این‌ها که بنا بود، خلیفه باشند، اگر به آیات الهی کفر بورزند، زیان کفر به خودش است «فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ» و کافران چیزی جز خشم و غضب خداوند را نخواهند داشت، «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا» و کفر کافران چیزی جز خسارت برای خودشان ندارد، «وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا». لذا این‌ها تصوّر نکنند که می‌توانند به واسطه کفر ورزیدن، مثلاً به خدا ضرر بزنند! ببینید آن خلیفه‌الله کارش به کجا برسد که بیاید برای خدا شاخ و شانه بکشد و بیان کند که من می‌خواهم با تو درگیر شوم. کفر آن‌ها به خودشان برمی‌گردد.

پس ما هم می‌توانیم خلیفه‌الله شویم، شرطش هم این است که با هوی و هوس مبارزه کنیم. چرا که بیان فرمود: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ». حال، مگر این تبعیت کردن از هوی و هوس چه چیزی به وجود می‌آورد؟ «فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»، عامل می‌شود برای این که تو از راه خدا گمراه شوی. یعنی وقتی به هوی و هوس جواب مثبت دهیم، از خدا دور و گمراه می‌شویم.

پس با توجه به مطالبی که بیان کردیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که می‌شود همه خلیفه شوند. لذا ما هم می‌توانیم تجلی اسماء و صفات خدا، ولو نازل‌اش شویم و آن‌وقت است که عالم در تسخیر ما است. کما این که قبلش هم فرمود: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» [18]، هر چه در آسمان‌ها و زمین خلق شده، برای شماست و برای من خدا نیست. حتی ملائکه‌الله هم برای ما هستند. اشاره کردیم که اگر بگوییم: ملائکه برای خدا هستند؛ یعنی نعوذبالله، نستجیربالله خدا قادر نیست که بدون ملائکه، کاری را انجام دهد. آن هم خدایی که قادر مطلق است و به تعبیر قرآن با یک «کن فیکون» - بشو، می‌شود - همه چیز را خلق می‌کند. تازه بیان کردیم که خداوند «کن فیکون» را هم برای این می‌گوید که ما بفهمیم و إلا اصلاً نیازی به «کن فیکون» نبود. اراده ذاتیه احدیت، خودش باعث خلقت است و اصلاً نیازی نیست که «کن فیکون» بگوید. این هم که بیان کرده، به این دلیل است که ما مخلوق و محدودیم و با ملموسات و محسوسات سر و کار داریم. لذا می‌گوید: بشو و می‌شود. در حالی که خداوند اصلاً نیازی ندارد که بگوید: بشو، بلکه همین که اراده کند، می‌شود. اراده ذاتیه حضرت حق هم اراده با علم و حکمت است.

پس خداوند می‌فرماید: این نشانه‌های برای شماست، پس ما می‌توانیم خلیفه‌الله شویم، عالم در تسخیر ماست.

چگونه انسان از خلیفه‌اللهی سقوط کرده و مفسد فی الارض می‌شود؟

حالا این فسادی که ملائکه در این آیه مورد بحث، بیان کردند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»، چیست؟ بیان کردیم که خداوند در آیات قبلی هم فرموده بود که خصوصیت منافقین همین است که به فسق و فجور می‌پردازند و بعد هم فساد می‌کنند.

لذا در مرحله نخست معلوم می‌شود کسانی که فساد دارند، شعور این قضیه را ندارند که درک کنند بنده خدا هستند. پس یک دلیل، همین تهی بودن از عقل و تفکر صحیح است. چون قرآن هم بیان فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَا يُؤْمِنُونَ» [19]. چرا؟ در آیه بعد دلیل آن را می‌فرماید: «حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» [20]. آن‌هایی هم که به ظاهر می‌خواهند خدعه کنند، به این دلیل است که در قلب‌هایشان مرض است، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» [21]. بعد هم به آن‌ها می‌گویند: فساد نکنید، می‌گویند: ما مصلح هستیم، «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِنْ لَا يَشْعُرُونَ» [22]. یکی از علت‌ها هم این است که وقتی به این مفسدان گفته می‌شود: مانند مردم، ایمان بیاورید؛ این‌ها خودشان را برتر از دیگران دیده و مردم را سفیه دیدند «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنْتُمُ الْأَوَّلُونَ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِنْ لَا يَعْلَمُونَ» [23].

لذا این خودبینی، آنانیت، خودبزرگ‌بینی، تکبر و همه رذایل، سبب می‌شود که انسان ترفیع درجه نگیرد. وقتی رذایل باشد، انسان، خلیفه‌الله نمی‌شود. پس باید در این‌ها تأمل کنیم.

فاسدان، بدترین دشمن اسلام!

لذا قرآن کریم و مجید الهی در باب فساد در همین سوره بقره می‌فرماید: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قُلُوبِهِ وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ» [24]، در آیه بعد نیز می‌فرماید: «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقِسَادَ» [25]. بعضی از مردم با گفتار دل‌فریب خود، تو را به شگفت درمی‌آورند. منظور، بعضی از این افراد چرب‌زبان هستند که مدام می‌خواهند متاع دنیا را جلوه دهند و می‌گویند: انسان باید دنیایش را هم داشته باشد و ...

ولی بنده بارها بیان کردم که اکثر ما، خودمان، به دنبال دنیا می‌رویم، دیگر لازم نیست کسی ما را به سمت دنیا هل بدهد. اصلاً طبق روایت، عالمان فاسدی که مردم را به دنیا دعوت می‌کنند، قطاع‌الطریق هستند. چنین کسانی مدام می‌گویند: بگذارید جوان‌ها به دنیا مشغول باشند، چرا آن‌ها را به زهد وادار می‌کنید و ... البته ما زهد بیجا داریم که بحث آن، مجزاست. اما کسی که بخواهد ما را به دنیا دعوت کند، قطاع‌الطریق است و با حرف‌هایش فساد ایجاد می‌کند. «وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قُلُوبِهِ»، خدا به راستی خودش گواه می‌گیرد که در قلب این‌ها چه می‌گذرد. یعنی این‌ها نفاق دارند و این بدترین دشمن اسلام است، «وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ».

فساد برای کسب عزت ظاهری!

حالا چه می‌کنند؟ «وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا» از حضور تو که دور می‌شوند، کارشان فتنه و فساد است. الآن هم یک عده چنین کاری می‌کنند. من قبلاً هم بیان کردم که اگر از قرآن عبرت نگیریم و به درد الآن ما نخورد، باید آن را ببوسیم و کنار بگذاریم. اگر بنا باشد آیات قرآن فقط مربوط به قبل باشد و به درد الآن ما نخورد، حتی بوسیدن آن هم دیگر فایده‌ای ندارد! یک عده هستند به نام اصلاحات، فساد درست کردند. الآن هم یک عده دیگری هستند که تا مسئله‌ای پیش می‌آید، می‌گویند: بله، هر چه حضرت آقا بفرمایند و حتی به ایشان نامه هم می‌دهند که ما مطیع شما هستیم و ... بعد در عمل، کار دیگری انجام می‌دهند! در حالی که باید منویات ایشان را عملیاتی کنند. هر چه می‌گذرد، یک ماه، دو ماه، سه ماه، یک سال، هیچ خبری از عمل کردن به فرامین ایشان نیست. می‌گوییم: پس چه شد؟! می‌گویند: بله، هر چه ایشان بفرمایند. این‌که نعوذ بالله تمسخر فرمایش ایشان است!

«وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا»، از حضور تو که دور می‌شوند، کارشان، فتنه و فساد است. تا حاصل این فساد و فتنه آن‌ها چه شود؟ «وَ يَهْلِكُ الْحَرْثُ وَ النَّسْلُ»، نسل بشر را قطع کند. چگونه؟ یعنی همه را قتل‌عام کند؟! خیر، اگر انسان، در فساد بیافند، دیگر انسان نیست، بلکه فقط مانند یک چهارپا می‌ماند، «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ». دیگر این انسان، هر چه هم باشد، به درد نمی‌خورد و اصلاً مهم نیست. لذا اگر انسان، به فساد افتاد، این، قطع نسل است. «وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقِسَادَ».

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ» [26]، این‌ها را اندرز و نصیحت کرده و به این‌ها می‌گویند: از خدا بترسید، غرور نداشته باشید، خودپسند نباشید، مانند مردم دیگر، مطیع ولایت باشید، مردم را به بدکاری، فساد و ... ترغیب نکنید، مدام آزادی، آزادی نکنید، آزادی، حدی دارد و معنایی برای خود دارد. آزادی به معنای فساد نیست. کلمه مقدس آزادی را خراب نکنید، آزادی حرمت دارد و حریت برای انسان می‌آورد. حرّ و آزاده، آن کسی است که از گناه بیرون بیاید.

«أَخَذَتِ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمِهَادُ»، اما وقتی به این‌ها این‌چنین گفته می‌شود، از بس در فساد هستند، عزت و مقامشان را در گناه اخذ می‌کنند. مثلاً به این طرف و آن طرف رفته و می‌گویند: مردم ما در آزادی نیستند و ... یک عده هم سوت و کف می‌زنند و آن‌ها این‌چنین می‌خواهند عزت کسب کنند. «أَخَذَتِ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَ لَيْسَ الْمِهَادُ»، این‌ها نصیحت نمی‌شوند و معلوم است که جایگاه آن‌ها، جایگاه بسیار بدی است و برایشان همان جهنم کافی است و دیگر هر چه هم بگویی، گوش نمی‌دهند.

پس فساد گاهی در انسان برای عزت ظاهری به وجود می‌آید.

مفسدان و منافقین، در ابتدا خود را همراه مؤمنین نشان داده و بعد فساد می‌کنند!

لذا همین است که ملائکه می‌گویند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ». خدا هم فرموده: این‌ها فساد کرده و می‌کنند. گاهی در ابتدا هم می‌گویند: ما ایمان آوردیم، ولی بعد فساد می‌کنند. مگر یک عده نبودند که ادعای مبارزه می‌کردند و نزد امام راحل رفتند؟! قطب‌زاده چه شد؟! او در کنار امام قرار گرفت، می‌خواست رئیس‌جمهور هم بشود و بعد مسئولیت صدا و سیما را به دست گرفت و بعد هم در فساد کاری کردند که حتی پرونده جاسوسی با یک زن خبرنگار خارجی داشت و ... آن‌ها حتی با طرحی که با آن، به ظاهر مرجع داشتند، می‌خواستند امام را هم بکشند.

یعنی این‌ها می‌آیند و می‌گویند: ما با شما هستیم، اما وقتی دور می‌شوند، دیگر مؤمنین را به استهزاء می‌گیرند. همان‌طور که در آیات قبلی هم بیان شد: «وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا إِلَى شُيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُنَ» [27]، در ابتدا می‌گویند: ما هم انقلابی و بچه‌های این نظام هستیم، اصلاً چه کسی گفته که ما بچه‌های انقلابی را از سایت نظنز بیرون کردیم؟! و ... اما بعد می‌گویند: خودشان خواستند بروند، در حالی که این‌ها، حیّ و زنده هستند. لذا همان‌طور که می‌بینید، آیات الهی، همیشه به روز است و کأنّ برای الآن نازل شده است.

سعی بعدی مفسدان چیست؟

«وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قُلُوبِهِ وَ هُوَ أَلَدُ الْخِصَامِ وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقِسَادَ»، سعی‌شان این است که فساد درست کنند. این‌جا جای بحثش نیست، گذرا

رد می‌شوم و آن، این است که بدانید سعی این‌ها این است که فساد را از طریق همان اقتصاد و گرانی‌ها درست کنند. می‌خواهند کاری کنند که مردم دیگر طاقتشان تمام شود و بگویند: دیگر نمی‌توانیم و اصلاً دیگر در صحنه نباشند.

قطع نسل، ناشی از فساد!

«وَيُهْلِكُ الْحَرْثَ وَالتَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْقِسَادَ»، قطع نسل این نیست که بگوییم: همه را به جایی برده و می‌کشند. البته آن هم یک نوعش است، مثل صهیونیست‌ها که همین‌طور قتل‌عام کرده، پیش‌روی می‌کنند و شهرک‌های جدید برای خودشان می‌سازند. اما یک نوع دیگر هم این است که انسانیت انسان را هلاک کنند.

الآن با این کثافت‌خانه‌ای که به اسم ماهواره درست کردند، همین‌طور هم هست. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم: اصل این مطالب، بد است. همان‌طور که امام راحل هم فرمودند: ما با سینما و هنر مخالف نیستیم، ما با فحشا مخالفیم. منتها ماهواره را اصلاً با فحشا دارند درست می‌کنند. کما این که سینما را هم نتوانستیم خوب درست کنیم. حالا گاهی یکی دو مورد فیلم خوب ساخته می‌شود که آن هم استثنا است. اما واقعاً اصل آن چیست؟ قرآن چه زیبا می‌فرماید: «أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَأَثَرًا بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ» [28]. در مقابل هم می‌فرماید: «أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ». یعنی یک اساسی، اساس تقواست و یک اساسی هم اساس گناه است که دیگر نمی‌شود آن را درست کرد.

علی‌ای حال، ماهواره با این فساد که به وجود می‌آورد، قبح مطالبی مانند این که نعوذ بالله زن همسر دار با کس دیگری باشد و ... را از بین می‌برند و بی‌حیایی، بی‌شرمی و گناه را رواج می‌دهند. معلوم است که این‌ها می‌خواهند نسل را از بین ببرند. لذا یکی از موارد انقطاع نسل همین است. وقتی دیگر چنین مطالبی برایش مهم نباشد، نسل از بین می‌رود.

پس انواع فساد را ملائکه می‌بینند و قرآن هم انواع فساد را تبیین می‌کند. امیدواریم که خدای متعال ما را به عنوان خلیفه حقیقی خودش قرار بدهد. ان شاء الله نفس دون، این اعداء عدو، آنی و کمتر از آنی بر ما غلبه پیدا نکند و پروردگار عالم هم آنی و کمتر از آنی ما را به حال خودمان واگذار نکند.

بهترین حصن حصین و راه نجات از فساد!

«السلام عليك يا أبا عبد الله (ع)»

نمکی، بهتر از روضه، برای هیچ مبحثی نیست. اصلاً مبحث بدون روضه و توسل، هر چه هم باشد، چه اخلاق، چه تفسیر، چه مباحث علمی و ... (که تفسیر، اخلاق و ... هم همه علم هستند) فایده‌ای ندارد. اولیاء خدا در نسخه‌ای فرمودند: یکی از راه‌های محافظت وجود انسان از فساد، همین توسل و روضه است. لذا این را حتماً مدنظر بگیریم. بعضی از بزرگان، خودشان یک مواقعی برای خودشان روضه می‌خوانند. این که انسان روضه بخواند، سلامی دهد و توسلی داشته باشد، خیلی مهم است. این دعای توسل فقط برای شب‌های چهارشنبه نیست، ده دقیقه هم طول نمی‌کشد، می‌توانید هر شب بخوانید. لذا یکی از راه‌های نجات، همین توسل به معصومین (ع) است که می‌توانید از این طریق، عنایاتشان را ببینید.

«السلام عليك يا أبا عبد الله (ع)»

کدام حصن حصین برای ما، بهتر از ابی‌عبدالله (ع) است؟!

[1]. بقره / 30

[2]. شمس / 8

[3]. ص / 26

[4]. اخلاص / 1

[5]. اخلاص / 3

[6]. اخلاص / 4

[7]. انعام / 165

[8]. اسراء / 70

[9]. حجرات / 13

[10]. بحار الأنوار، ج: 16، ص: 406

[11]. نجم / 9

[12]. فجر / 30

[13]. فجر / 27 الی 30

[14]. فاطر / 39

[15]. تین / 4

[16]. تین / 5

[17]. اعراف / 179

[18]. بقره / 29

- [19]. بقره / 6
- [20]. بقره / 7
- [21]. بقره / 10
- [22]. بقره / 11 و 12
- [23]. بقره / 13
- [24]. بقره / 204
- [25]. بقره / 205
- [26]. بقره / 206
- [27]. بقره / 14
- [28]. توبه / 109